

# SID



ابزارهای  
پژوهش



سرویس ترجمه  
تخصصی



کارگاه های  
آموزشی



بلاگ  
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری  
STES



فیلم های  
آموزشی

## کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی  
در تدوین و چاپ مقالات ISI



روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word  
برای پژوهشگران

## جلوه‌های رئالیسم در اشعار سیاوش کسرایی

محمود عباسی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

محمد رضا عبدی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

### چکیده

سیاوش کسرایی از بزرگ‌ترین شاعران سیاسی، نوگرای معاصر است که با اندیشه سیاسی پا به عرصه ظهور نهاد. او از معدود شاعران نیمایی طرفدار هنرمتعهد و هنر برای مردم است که با تعهد در برابر مرام و مسلک فکری و سیاسی خویش از یک سو و با تعهد در برابر مردم، جامعه و میهن خویش از سوی دیگر، تلاش کرده است که در اشعار سیاسی - حماسی خویش آشکارا و به دور از پیچیدگی‌ها و پوشیدگی‌ها و رمزگرایی‌های مرسوم دهه چهل؛ ضمن مخالفت با نظام حاکم و جو موجود، تصویری واقع‌گرایانه از اجتماع خویش را به تصویر بکشد و روح امید را در مخاطبان‌ش زنده نگه دارد. انتقادات سخت او از اوضاع حاکم بر جامعه، لزوم انقلاب، مردم‌گرایی و تلاش بی‌وقفه در جهت آرمان‌های سیاسی، غرب ستیزی و دشمنی با امپریالیسم، توصیف زندان و بزرگداشت آزادی - خواهان و همبستگی استوار با توده‌های زحمتکش؛ شعرا و را در شمار اشعار جریان رئالیسم انتقادی - سوسیالیستی شعر نو نیمایی قرار داده است. در این مقاله کوشیده شده است، تا ضمن معرفی مکتب رئالیسم، جلوه‌های رئالیستی اشعار کسرایی را با روش تحلیلی - توصیفی مورد بررسی و مذاقه قرار دهد، تا از این رهگذر جلوه‌های اشعار رئالیستی کسرایی بیش از پیش آشکار گردد.

**کلیدواژه‌ها:** رئالیسم انتقادی، رئالیسم سوسیالیستی، شعر نو، سیاوش کسرایی

### ۱- مقدمه:

ادبیات ایران تا پیش از عهد مشروطه چندان با واقعیت اجتماعی پیوندی نداشت. توجه به دردها و آمال و آرمان‌های مردم در شعر فارسی، در واقع به اولین تلاش‌های شاعران عصری‌داری و مشروطیت برمی‌گردد. محمود فتوحی معتقد است که «شعر مشروطه با عقب نشینی کردن از شیوه استعاری و سمبولیک و گرایش به سمت عقلانیت، نقادانه در پیوند ادبیات با واقعیت سهیم شد و به نهضت رئالیستی پیوست» (فتوحی، ۱۳۷۵: ۱). اگرچه شعر مشروطه به نهضت رئالیست پیوست؛ اما باید اذعان نمود که «ادبیات انتقادی دوره مشروطه، پیرامون مسائل کلان سیاسی جامعه و موضوعات حاکمیت می‌چرخید و به واقع‌نگاری و به علاوه، اسطوره‌سازی تاریخی بیش‌تر پرداخته می‌شد» (فتوحی: ۱۳۷۵: ۱). با ظهور نیما یوشیج، توجه به مسائل اجتماعی - سیاسی در شکل و قالب نو و با زبان و شیوه بیانی مناسبی دنبال شد که منجر به جریانی در شعر نو فارسی گردید. این جریان که از آن با عنوان شعر نو حماسی - اجتماعی یاد می‌شود، برخلاف شاعران جریان رمانتیک عاشقانه و فردگرا، به مسائل سیاسی اجتماعی، مشکلات و آرمان‌های مردم توجه عمده نشان داد.

دکتر حمید زرین‌کوب در کتاب «چشم انداز شعر نوفارسی» ضمن قرار دادن این جریان در مقابل جریان «شعر نو تغزلی»، تعریف جامعی از شعر نوحاماسی و اجتماعی به دست می‌دهد و چنین می‌نویسد که «منظور از شعر نو حماسی نوعی شعر نیمایی است، با محتوایی اجتماعی و فلسفی و روشن‌بینانه؛ شعری که هدف آن بالا بردن ادراک و بینش هنری و اجتماعی است و غالباً پیامی اجتماعی و انسانی در آن بازگو می‌شود. شعر نو حماسی که در این‌جا در مقابل شعر نو تغزلی قرار گرفته است، برخلاف شعر تغزلی، خواننده را در لذت‌جویی‌های فردی و یا اندوه‌های ساختگی خود شریک نمی‌سازد، بلکه می‌خواهد، خواننده را با رویدادهای عصر خود آشنا سازد... از این‌رو مسئله فرد از میان می‌رود و هرچه هست اجتماع است.» (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۱۲۳-۱۲۴). اگر با توجه به تعریف دکتر زرین‌کوب و با عنایت به ویژگی‌های شعر اجتماعی و سیاسی، آن را نوعی شعر واقع‌گرا بنامیم، پرواضح است که به موازات آن، جریان شعر نو تغزلی یا رمانتیسم نیز، به حضور خویش ادامه داده است و این دو جریان گاه در هم گره خورده است. دکتر شفیعی کدکنی در بررسی ادوار شعر فارسی معتقد است که در اثر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «در فاصله بین صدای رمانتیک‌ها و صدای سمبولیسم اجتماعی نیما، صدای نوعی شعر «اجتماعی خطابی» هم شنیده می‌شود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۶۰). شفیعی کدکنی در خصوص درون مایه‌های تازه شعر فارسی از کودتا تا سال ۱۳۴۰ معتقد است که: «رشد اندیشه‌های سوسیالیستی که

به علت درهم شکستن یک نظام استبدادی بود، نوعی رئالیسم اجتماعی، حمله به امپریالیسم، ستایش صلح و دشمنی با جنگ را مضمون رایج این دوره کرد» (همان: ۵۶)

در دهه سی شاعرانی که نسبت به مسائل سیاسی- اجتماعی در خود احساس تعهد می‌کردند و پرداختن به مردم و دردها و آرمان‌ها و آرزوهای آنان را رسالت خود می‌دانستند و از سوی دیگر به دلیل وجود جو خفقان و اختناق و ترس و تهدید و سانسور، نمی‌توانستند به تعهد و رسالت اجتماعی و سیاسی خود عمل کنند، ناچار به زبان و بیانی غیرمستقیم و تأویل‌بردار، روی آوردند؛ تا در عین پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی از تبعات و آفات آن نیز در امان بمانند. اگرچه در شعر این گروه نیز مسائل اجتماعی و سیاسی از مضمون‌های اصلی است؛ اما به دلیل پوشیده‌گویی و پیچیده‌گویی، این گروه از پیروان نیما، بعدها به سمبولیسم جامعه-گرا معروف شدند.

از نیمه دوم دهه چهل شاعرانی چون: سیاوش کسرایی، اسماعیل شاهرودی، اسماعیل خویی، شفیعی کدکنی، نعمت میرزازاده و... با پیروی از اشعار سیاسی - اجتماعی نیما در مجموعه‌های «خون سیاوش»، «باد ماوند خاموش»، «آینده»، «برخنگ راهوار زمین»، «شبخوانی» و... به صورت آشکارتری به بیان و انعکاس مضامین سیاسی و اجتماعی در اشعار خود پرداختند.

در همین دوره است که در کنار شعر سیاسی- اجتماعی، نوعی از شعر تند سیاسی و حماسی رواج می‌یابد که با رویکرد به اجتماع و توده مردم، آشکارا و به دور از پیچیدگی‌ها و پوشیدگی‌ها به مخالفت با نظام حاکم و جو موجود برمی‌خیزد. این جریان که از آن به «جریان شعر مقاومت» تعبیر می‌شود؛ از نیمه دهه چهل آغاز شد و در دهه پنجاه به اوج خود رسید. واکنش تأیید آمیز و تحسین آمیز مردم نسبت به اشعار تند سیاسی و حماسی که آشکارا و به دور از پیچیدگی‌ها و رمزگرایی‌های مرسوم آن سال‌ها، به مخالف خوانی با نظام حاکم و جو موجود می‌پرداخت، باعث شد که از سال ۴۷، مجموعه‌های مهمی با مضامین و درون مایه‌های سیاسی و با صبغه‌ای موضع‌گیرانه نسبت به نظام حاکم، منتشر شود که در تثبیت موضع و جایگاه شعر سیاسی، نقش عمده‌ای داشتند و با انتشار مجموعه‌هایی مانند: «صدای میرا» از سعید سلطان‌پور، «از زبان برگ» شفیعی کدکنی، «برخیز کوچک‌خان» جعفر کوچک‌آبادی، «بربام گردباد» اسماعیل خویی، و... پایه‌ها و شالوده‌های شعر سیاسی و چریکی دهه پنجاه طرح‌ریزی شود. «جریان شعر مقاومت را از نظر محتوایی و فکری و مسائل عقیدتی و سیاسی به دودسته یا شاخه شعر «مذهبی یا مکتبی با گرایش‌های اسلامی» و شعر «خلقی با گرایش‌های چپ‌گرایانه و سوسیالیستی» تقسیم می‌کنند که از شاخه مذهبی می‌توان به شفیعی کدکنی، نعمت میرزازاده، موسوی گرمارودی، صفارزاده و در شاخه شعر خلقی، چپ‌گرا و التقاطی به خسرو گل‌سرخ، جعفر کوش‌آبادی، علی میرفطروس، سعید سلطان‌پور، احمد بهشتی و سیاوش کسرایی اشاره نمود.» (حسین‌پور چافی، ۱۳۸۷: ۳۵۵-۳۷۶).

از آن‌چه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که همگام با نخستین حرکت‌های مشروطه‌خواهانه، اشعار رئالیستی در ایران به منصفه ظهور رسید و در غالب جریان‌های شعری پس از نیما حضور داشته است و به طور خاص می‌توان جریان‌های شعر حماسی - اجتماعی و شعر مقاومت را با اندکی اغماض، نوعی شعر رئالیستی انتقادی نامید. در این مقاله از میان شاعران برجسته این جریان، به تبلور برخی از اصول مکتب رئالیسم در شعر سیاوش کسرایی اشاره شده است.

## ۲- رئالیسم و انواع آن:

رئالیسم از نظر لغوی از (real) به معنی واقعیت مشتق شده است و به استناد این معنا بر واقع‌گرایی و واقع‌بینی دلالت می‌کند. (گلباف، ۱۳۸۶: ۳۸). گرانت رئالیسم را برگرفته از ریشه (res) به معنی «چیز» می‌داند و علت این اشتقاق را بیان حقایق بدیهی و خارج و ضروری تلقی می‌کند و از علم به عنوان امتیازی بر دوام آن یاد می‌کند. (گرانت، ۱۳۸۷: ۵۶). رنه ولک در «تاریخ نقد جدید» معتقد است که «رئالیسم مفهومی فلسفی و کهن در معنای اعتقاد به واقعیت اندیشه‌ها و نقطه مقابل نظریه اصالت وجود اسمی (nominalism) بوده است و این معنا در قرن هجدهم دچار دگرگونی شده است. (ولک، ۱۳۷۹، ج ۴: ۱۱). شانفلوری، رئالیسم را «انسان امروز، در تمدن جدید» تعریف می‌کند و موباسان، رئالیسم را «کشف و ارائه آن‌چه انسان معاصر واقعاً هست» می‌داند. (سید حسینی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۷۸). رئالیسم را در مفهوم عام آن می‌توان در تمامی آثاری که از سطح ظاهر عینی فراتر رفته و حقایقی از روابط گوناگون و پویای انسان‌ها با یک‌دیگر و با محیطشان را بیان می‌کنند، بازشناخت. دکتر میترا در کتاب «رئالیسم و ضد رئالیسم» معتقد است که «انگیزه رئالیسم قرن هجدهم، مبارزه طبقه متوسط بر ضد طبقات ممتاز و انگیزه رئالیسم قرن نوزدهم، ناروایی‌های اجتماعی ناشی از حکومت این طبقه بوده است» (میترا، ۱۳۵۳: ۲۴).

## ۱-۲- جنبش رئالیسم در فرانسه:

«از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ در اطراف نویسندگان رمانتیک عده زیادی فیلسوف، جامعه‌شناس، مورخ و منتقد وجود داشتند که اغلب تمایلات رمانتیک‌ها را تأیید می‌کردند؛ ولی گاه گاهی نظریاتی اظهار می‌داشتند که به کلی با عقاید رمانتیک‌ها مخالف بود. در این میان رمانتیسم احساساتی خود به خود شکست خورد و رمانتیسم اجتماعی رواج یافت. زیرا پس از سقوط امپراطوری ناپلئون بعضی از نویسندگان می‌خواستند کاری بکنند که بتوانند، نظام اجتماعی را تغییر دهند. اغلب این نویسندگان رمانتیک بودند ولی فرق آن‌ها با رمانتیک‌های احساساتی این بود که «فرد» را بر «جمع» ترجیح نمی‌دادند، برعکس همه آن‌ها یا سوسیالیست و یا متمایل به سوسیالیسم بودند و عقیده داشتند که بی‌نظمی‌های اجتماع از این رو تولید می‌شود که اقلیت کوچکی، ثروت کشور را در دست خود جمع می‌کنند و به اکثریت مردم اجحاف روا می‌دارند». (سید حسینی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۶۹-۲۷۰).

«پس از سال ۱۸۳۰ جنبش رمانتیسم، بخش عمده‌ای از توان و نیروی خلاقه خود را از دست داد و افراط کاری‌ها و زیاده‌روی‌های آن در کنار دستاوردهایش، برخی نویسندگان را بر آن داشت تا در صد راه‌های تازه‌ای بر آیند که با اعتدال و حسابگری طبقه متوسط رو به رشد، در تمدنی که روز به روز بیش‌تر صنعتی می‌شد، هماهنگ و همخوان باشد. در نتیجه، رمانتیسم اجتماعی که از میان رمانتیسم احساسی سربرآورده بود، خود را هرچه بیش‌تر به رئالیسم نزدیک ساخت و زمینه را برای پیدایش رئالیسم به مثابه روشی هنری آماده ساخت.» (فورست، ۱۳۸۰: ۹۹).

در بطن همین اجتماعی که نویسندگان رمانتیسم را در خود جای داده بود، «بالزاک» (Balzac) مجال یافت تا با نوشتن دوره آثار خود تحت عنوان «کمدی انسانی» توجه به مسائل اجتماعی را در آثارش منعکس کند و با برداشتن قدم‌هایی نو، پیشوای مسلّم نویسندگان مکتب رئالیست شود. او به جای این که خود را تسلیم تخیل و حسرت سازد و دچار بیماری قرن شود، اجتماع خود را با همه مشخصات و اسرارش و با همه صفات و عادات و نیکی و بدی‌هایی که در آن بود، نشان داد. بنابر این، بالزاک آغازگر حرکتی بود که منجر به فراهم آمدن بستری مناسب، برای تبلور مسائل مختلف اجتماعی در صحنه ادبیات شد.

«رئالیسم که در وهله نخست عکس‌العملی بود بر ضد جریان «هنر برای هنر» پیش از هر جای دیگر در فرانسه شکل گرفت. نخستین کسی که نام وقواعد این مکتب را در نوشته‌هایش به کار برد «شانفلوری» (Champfleury) بود. او به همراه رفیق و پیرو او «دورانتی» (Duranty) ضمن مخالفت با رمانتیسم، صحنه‌هایی از زندگی خرده بورژواها و مردم عادی را انتخاب کرده و در آثار خویش توصیف نمودند. دورانتی بیش‌تر به زندگانی اجتماعی و به عرف و عادات مردم توجه داشت و می‌کوشید که هنر او برای اجتماع مفید واقع شود و به همین سبب «پارناسین‌ها» را به شدت مورد حمله قرار می‌داد.» (سید حسینی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۷۳-۲۷۴).  
به دنبال نبرد رئالیسم با رمانتیک‌ها و تجلیل شانفلوری از بالزاک، سخن سنجان بزرگی چون «تن» (Taine) و «سنت بو» (Sainte-Beuve) نیز آثار استاندال (Stendhal) و بالزاک را ستودند و رئالیسم آن‌ها را تشریح و توجیه کردند و با دفاع از واقعیت، رئالیسم به صورت یک مکتب برگزیده در آمد.

## ۲-۲- رئالیسم در دیگر کشورها:

تمایلات به رئالیسم در ادبیات همه کشورهای غرب از سال ۱۸۵۰-۱۸۹۰ م. با شدت وضع جریان داشت. از سال ۱۸۳۵ م. در ادبیات انگلستان، رئالیسم سنجیده و مستقلی به خصوص در رمان نویسی به وجود آمد که بارزترین نماینده ی آن «چارلز دیکنز» (Charles Dickens) بود. در آلمان پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ جریا ن رئالیستی که به آن «رئالیسم بورژوا» می‌گفتند، شکل گرفت که طرفداران آن تلاش می‌کردند در آثارشان آلمان را در کار نشان دهند و معتقد بودند که ادبیات باید بر روی زمینه ی ملی بنا شود. در آمریکا رئالیسم در واقع ادامه طبیعی رمانتیسم بود و هیچ گونه قطع رابطه‌ای بین آن‌ها به وجود نیامد. نویسندگانی که به رئالیسم آمریکایی شکل قاطع داد «تئودور درایزر» (Theodore Dreiser) بود. او در آثار خود فجایع درون جامعه آمریکای پیشرفته و صنعتی را بیرون کشید و در برابر چشم مردم قرار داد. از چهره‌های تازه رئالیسم آمریکا می‌توان به «ارنست همینگوی» (Ernest Hmingway) و «ویلیام فاکنر» (William Faulkner) اشاره کرد. رئالیسم در روسیه چیزی است، مطلقاً متفاوت با رئالیسم فرانسوی که می‌توان آن را به سه دوره تقسیم کرد:

**الف) رئالیسم نخستین:** دوره رئالیسم ابتدایی، دوره عظمت ادبیات روسیه است؛ زیرا در هیچ دوره‌ای مانند آن، نویسندگان بزرگ و آثار گران‌بها به وجود نیامده است. در روسیه، رئالیسم نخستین، با داستان «شنل» «گوجل» (Gogol) که هجونا‌مه‌ای بر ضد وضع

اجتماعی روسیه تزاری بود، آغاز شد. اگرچه بسیاری معتقدند که گوگول در این جریان در روسیه پیشگام است، اما «ساجکوف» (Sachkuf) از «پوشکین» (Pushkin) با عنوان «پدر رئالیسم» روسیه یاد می‌کند؛ زیرا او شخصیت‌ها و اجتماع پدید آورنده آن‌ها، محیط و روحیات انسان را در حالت وحدت و تأثیر متقابلشان در آثارش مجسم کرده است (ساجکوف، ۱۳۶۲: ۸۸-۸۹). پس از گوگول باید «لئون تولستوی» (Leo Tolstoy) را بزرگ‌ترین نماینده رئالیسم ابتدایی در روسیه به شمار آورد؛ زیرا رمان «جنگ و صلح» او شاهکار آثار رئالیستی روسیه است.

**ب) رئالیسم انتقادی:** روش جدیدی از رئالیسم بود که با «ماکسیم گورکی» (Maxim Grky) ظهور کرد. «گورکی در آغاز کار، سبک معینی نداشت و با نوشته‌های کوتاه که جنبه رمانتیک داشت، وارد عالم ادب شد، اما احساس بشری و علاقه آتشی‌نی که به زندگی داشت، با ایمان اجتماعی او توأم شد و در نتیجه، روح تازه‌ای در آثارش دمید که از زندگی خود و هموعانش الهام می‌گرفت. خوش بینی به آینده و ایمانی که گورکی به نیروی مردم داشت، باعث شد که رئالیسم او به صورت تازه‌تری درآید و در خدمت هدف اجتماعی او قرار گیرد. به این ترتیب گورکی با نوشتن رمان‌هایی نظیر «مادر» و «فاماگاردیف» بنای مرحله‌ای از رئالیسم را گذاشت که رئالیسم انتقادی نامیده می‌شود. (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۳۰۱). «اصطلاح رئالیسم انتقادی (realisme critique) را برای نخستین بار «گئورگ لوکاچ» (George Lukacs) نئورئیسین و منتقد معروف مجاری برای قلمرو وسیع‌تری از ادبیات پیشنهاد کرد.» (همان: ۳۰۲).

ساجکوف معتقد است که رئالیسم انتقادی که به نارضایتی از وضع موجود و تلاش برای تغییر آن توجه دارد؛ دو هدف اصلی را دنبال می‌کند: «نخست، تلاش برای بیداری مردم از وضع موجود و ستم برخاسته از روابط اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی؛ و دوم ایجاد روحیه آشوب و انقلابی در مردم و درهم شکستن ظرف کنونی جامعه» (ساجکوف، ۱۳۶۲: ۲۱۵-۲۲۲).

**ج) رئالیسم سوسیالیستی:** در قلمرو هنر و ادبیات مکتبی شمرده می‌شود که پس از انقلاب اکتبر در اتحادیه شوروی محقق شد. این مکتب، نوعی زیبایی‌شناسی سیاسی است که قائل بر وحدت مکانیکی اصول ایدئولوژیک و استتیک است. منابع نظری رئالیسم سوسیالیستی برگرفته از آراء «مارکس» (Karl Marx)، «فردریش انگلس» (Engels Friedrich) و «ولادیمیر ایچ لنین» (Vladimir H Lenin) است.

«مارتین جی» (Martin Jay) در کتاب «تخیل جدلی» که به بررسی مکتب فرانکفورت پرداخته از قول «جرج اشتاینر» (George Steiner) در باب ریشه‌های این مکتب چنین آورده است که «نقد زیبایی‌شناسی مارکسیستی از دو منبع گوناگون سرچشمه گرفته و به طور کلی دو راه جداگانه پیموده است: راه نخست، از نوشته‌های لنین در باب هنر و ادبیات برخاسته که بعداً توسط «ژدانف» (Zhdanov) در کنگره نویسندگان شوروی در سال ۱۹۳۴ م. کدبندی شده است؛ مبنی بر این که آن دسته از آثار ادبی، با ارزش‌اند که رزمندگی و پارتیزان‌گرایی سیاسی را بی‌دریغ نشان دهند و به ترویج همان بپردازند. ادبیاتی از این دست که لنین می‌پنداشت، وسیله مؤثری برای سرکوب و انهدام فرمالیسم موجود در اوایل قرن بیستم است، پس از طی پیچ و خم‌هایی، سرانجام به سنت‌گرایی خشک و بی‌خاصیت مشرب رئالیسم سوسیالیستی استالینی منجر گردید. راه دوم که پر بارتر و چشم‌گیرتر است، از نوشته‌های انگلس سرچشمه می‌گیرد که ارزش کارهنری را، از کاربرد تأثیرگذاری اجتماعی آن و نیات سیاسی ایدئولوژیک آفریننده‌اش، جدا می‌ساخت و بیش‌تر روی اهمیت ذاتاً اجتماعی اثر، تأکید می‌کرد.» (مارکوزه، ۱۳۷۹: ۴).

سیدحسینی «در کتاب «مکتب‌های ادبی» درباره ی اصول ایدئولوژیک و جمال‌شناختی پایه‌ای رئالیسم به چنداصل مهم اشاره می‌کند که عبارتند از: ۱- سرسپردگی به ایدئولوژی کمونیستی ۲- گذاشتن فعالیت خود در خدمت خلق و روح حزب ۳- همبستگی استوار با مبارزات توده‌های زحمتکش ۴- اومانیزم سوسیالیستی و انترناسیونالیسم ۵- خوش بینی تاریخی ۶- طرد فورمالیسم و درون‌گرایی و بدوی‌گری ناتورالیسم» (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۳۰۳).

با توجه به آن‌چه گفته شد، اگر بخواهیم درونمایه و اصول اصلی انواع رئالیسم را برشماریم، می‌توانیم به موارد ذیل که در دوره‌ها و انواع مختلف رئالیسم، در آثار ادبی جهان، مشترک و برجسته بوده است، به طور خلاصه و فهرست وار اشاره کنیم: ۱- کشف و بیان واقعیت ۲- توجه به محیط اجتماعی و تحلیل اجتماعی ۳- پرهیز از هرگونه تخیل و الهام درونی ۴- مشاهده دقیق و تشریح جزئیات ۵- توجه به سرزمین خود و دیگران ۶- جستجوی آینده ۷- توجه به تاریخ به عنوان زمینه‌ای برای آگاهی ۸- بیان روابط علت و معلولی در

پدیده‌های اجتماعی ۹- توجه به صنف رنجبران و کارگران و ستم‌کشان و دهقانان ۱۰- مبارزه با سرمایه‌داری ۱۱- جنگ و انقلاب ۱۲- قهرمانان جامعه‌گرا ۱۳- اهمیت کار

### ۳- نگاهی گذرا به اشعار سیاوش کسرای (کولی/شبان بزرگ امید):

سیاوش کسرای از جمله شاعران معاصر است که همه او را با شعر معروف «آرش کمانگیر» می‌شناسند. او در سال ۱۳۰۵ در اصفهان متولد شد. پدرش در فرمانداری اصفهان مشغول به کار بود. سیاوش سن چندانی نداشت که به همراه خانواده به تهران آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ای به نام «ادب» گذراند و دوره دبیرستان را ابتدادر دبیرستان «نظام» و سپس در «دارالفنون» سپری کرد. در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در رشته حقوق ادامه تحصیل داد. پس از انتشار شعر «یونانی» در تمام دوره ی حکومت محمدرضا، ممنوع‌القول شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد مدت کوتاهی بازداشت و زندانی شد؛ اما به زودی از زندان آزاد گردید. کسرای که کارمند عالی رتبه بانک ساختمانی یا وزارت آبادانی و مسکن بود، به دلیل عدم قبول عضویت در حزب رستاخیز، مجبور به بازنشستگی شد. پس از انقلاب اسلامی، او مدتی در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه سیستان و بلوچستان و یکی از دانشگاه‌های تهران به تدریس پرداخت. در دوره ای از انقلاب، پس از دستگیری همفکرانش، او نیز برای مدت کوتاهی بازداشت و زندانی شد. پس از آزادی از زندان، سه ماه در ایران مخفیانه زندگی کرد و سپس به همراه خانواده‌اش از تهران عازم زاهدان شد و با نام مستعار یک مهندس از مرز زاهدان خارج شد و به افغانستان رفت. کسرای در افغانستان مدتی در نیمروز و سپس در کابل در ساختمانی به نام «قصر نامبر چهار» زندگی کرد تا این که موفق شد برای دو فرزندش در مسکو پذیرش تحصیلی بگیرد. هرچند که کسرای برای مهاجرت به آلمان شرقی و چکسلواکی با پیشنهاد مواجه شد؛ اما به دلیل اقامت فرزندانش در روسیه، تحت حمایت صلیب سرخ شوروی در سال ۱۹۸۷م. وارد مسکو شد. او از «نسل چهارم» و از آخرین نسل مهاجران ایرانی به اتحاد جماهیر شوروی بود. افراد این نسل از فعالان انقلاب ایران بودند. این انقلابیون چپ‌گرا، اغلب تحصیل کرده و از طبقه متوسط شهری با تحصیلات دانشگاهی یا دانشجوی، مهندس و دکتر بودند. آخرین نسل، این بخت را یافت که با یک چشم‌گریان و یک چشم‌خندان شاهد زوال نهایی سوسیالیسم باشد و سپس به اروپا مهاجرت کند. این نسل این ویژگی را نیز داشت که عملاً در جریان یک مقایسه تجربی و اجتماعی میان نظام‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری غرب قرار گیرد. کسرای تجربه درونی و رنج روحی خود را در سال‌های زندگی در شوروی و مسکو، در سروده «دل‌م هوای آفتاب می‌کند» وصف کرده است.

کسرای در سال‌های زندگی در شوروی، مدت‌های زیادی افسرده زیست و حتی در مقطعی دو ساله، موفق نشد دست به قلم ببرد و شعری خلق کند. او مدت‌های طولانی، روبروی دیوار می‌نشست و به دیوار یا عکس دوستانش چون «سایه»، «نیما» و «کیوان» نگاه می‌کرد و مدام جمله «ای دل غافل» را بر زبان می‌آورد. پس از فروپاشی شوروی به دست «گور باچف» به دلیل دشواری زندگی پناهندگان در این کشور، همسر کسرای به اتریش مهاجرت کرد و سیاوش چند ماه بعد در سال ۱۹۸۷م. به او پیوست. اقامت او در این کشور بسیار طول نکشید و او در سن ۶۹ سالگی پس از عمل جراحی قلب و ابتلاء به ذات‌الریه در سال ۱۳۷۴ش. در وین پایتخت اتریش درگذشت و در «بخش هنرمندان» آرامگاه مرکزی شهر وین به خاک سپرده شد.

### ۳-۱- کسرای شاعر روزگار یا شاعر ماندگار:

سیاوش کسرای، از نسل اول شاعران رهرو نیما و از جمله جوانانی بود که در دهه ۲۰ به حلقه نیما راه یافتند. او در میان نخستین پیروان نیما که عبارت بودند از منوچهر شیبانی، فریدون توللی، اسماعیل شاهرودی، هوشنگ ابتهاج، و مهدی اخوان ثالث، به پایدارترین و وفادارترین فرد شهرت دارد. اسماعیل نوری علاء در کتاب «صور و اسباب در شعر امروز ایران» کسرای را در کنار هوشنگ ابتهاج و محمد زهری در گروه «اعتدال‌گرایان» شعر نو نیمایی قرار می‌دهد. (نوری علاء، ۱۳۴۸: ۱۳۲-۱۵۹). از کسرای ۱۶ مجموعه شعر باقی مانده است که می‌توان به مجموعه‌های «آوا»، «آرش کمانگیر»، «مهره سرخ»، «هوای آفتاب»، «هدیه برای خاک»، «تراشه‌های تبر»، «خانگی»، «با دماوند خاموش»، «به طعم دود، به سرخی آتش»، «از قرق تا خروسخوان»، «سنگ و شبنم»، «آمریکا، آمریکا»، «چهل کلید»، «پیوند»، «ستارگان سپیده دم» و «خون سیاوش» اشاره کرد. مهدی زرقانی در «چشم انداز شعر معاصر ایران» درباره زندگی شعری او آورده است: «زندگی شاعری او خود داستان پرفراز و نشیبی دارد و به چند دوره تقسیم می‌شود: دوره اول آن نزدیک به ده سال طول کشیده و حاصل آن، انتشار دفترهای «آوا»، «آرش کمانگیر»، «سنگ و شبنم»، «خون سیاوش» و «دماوند خاموش» است. کسرای هم مانند بسیاری از شاعران این دوره، تغزل و طبیعت را به عنوان هسته شعرش قرار

داده؛ منتها، چاشنی مضامین اجتماعی را هم بدان می‌افزاید. در دفتر «آوا» در جستجوی سبک خاص خود است، اما هنوز آن را نیافته. کلامش رنگ و روی ساده‌ای دارد و گاه مرتکب برخی لغزش‌های زبانی می‌شود، بیش‌تر شعرهایش در فرم نیمایی است؛ اما تک و توکی هم اشعار نیمه سنتی دارد. دومین مجموعه او «آرش کمانگیر» نام دارد که یک شعر بلند است، مشتمل بر بیان روایی ماجرای اسطوره‌ای آرش برای مردمی که حس شکست، آن‌ها را مأیوس و گوشه‌گیر کرده بود (زرقانی، ۱۳۸۴: ۴۸۹-۴۹۰). با انتشار «آرش کمانگیر» در سال ۱۳۳۸ کسرایی به اوج شهرت رسید. این منظومه با وصفی تغزلی آغاز می‌شود، اما کم‌کم اوج می‌گیرد و به بیان حماسی گرایشی پیدا می‌کند. در این منظومه، افسانه‌های باستانی زنده می‌شود و «آرش کمانگیر»، پهلوان دیروز در صحنه زندگی امروز نمایان می‌شود. کسرایی برای نشان دادن دوره‌ای از زندگی اجتماعی ما از افسانه‌های باستان سود جسته است. می‌توان او را از این نظر راه‌گشای منظومه‌های حماسی اجتماعی شعر نو پارسی دانست. تعبیرات و تصویرهای بسیار زیبا و ابداع او در توصیف‌ها و تغزلات، امید به زندگی و دل بستن به آرمان‌های انسانی و بشری، از ویژگی‌های شعر او به شمار می‌رود که او را از هم‌نسلانش متمایز می‌کند.

«مجموعه بعدی کسرایی، «خون سیاوش» است. عناصر شعری در این دفتر نسبت به مجموعه‌های قبلی در سطح بالاتری کار می‌کنند. زبان روان‌تر، صورخیال متنوع‌تر و شاعرانه‌تر و عاطفه، در آن قوی‌تر و اثرگذارتر است. نکته جالب توجه در این مجموعه، رویکرد جدی اوست به شعرهای نیمه سنتی. «سنگ و شبنم» که پایان دوره اول شاعری کسرایی است، مجموعه‌ای غنایی است که در آن مضامین سیاسی - اجتماعی جایی ندارند و همچنان تغزل و طبیعت، دل‌مشغولی اصلی شاعر است. «خانگی» در آغاز ورود کسرایی به مرحله دوم شاعری انتشار یافت. شاعری که اینک زمینه اصلی شعرش نه مضامین تغزلی که درون مایه‌های سیاسی - اجتماعی با گرایش‌های توده‌ای می‌شود و هرچه از این زمان می‌گذرد، عمق و گستره شعر سیاسی او بیش‌تر می‌گردد. دستگاه شاعری او در این مجموعه به مرحله پخته‌تری رسیده، جز این‌که گاهی شعر او به شعار نزدیک می‌گردد و جوهریت شعر قربانی می‌شود. «خانگی» گوشه چشمی هم به آن سوی مرزها دارد. (همان: ۴۹۲). کسرایی در این مجموعه، شعر «ویتنامی دیگر» را خطاب به «ارنستو چه‌گوارا» سروده است. او در مجموعه‌های دیگرش، شعر «هیچ‌کس در خانه خود نیست» را به «پاتریس لومومبا»، شعر «شهادت شمع» را به «بابی ساندز»، مبارز ایرلندی، که در پی اعتصاب غذا در زندان درگذشت، شعر «هیروشیما» در همدردی با بازماندگان فاجعه انفجار بمب اتمی، و همچنین اشعاری را نیز برای «نلسون ماندلا» مبارز آپارتاید در آفریقای جنوبی و دیگر مبارزان آزادیخواه سروده است.

«دفتر شعر «به سرخی آتش، به طعم دود» اثر دیگری است، متعلق به دوره دوم زندگی شاعری او، که در آن غلظت مضامین سیاسی - اجتماعی پررنگ‌تر می‌شود. کارکرد عناصر شعری در این مجموعه متوقف مانده و رشدی نسبت به دفتر پیشین ندارد» (همان: ۴۹۲). در این دوره می‌توان به مجموعه‌های «از قرق تا خروسخوان» و «آمریکا، آمریکا» که همچنان در حوزه شعر سیاسی و در خدمت ایدئولوژی شاعر قرار گرفته اشاره کرد.

دوره سوم شاعری کسرایی، با انتشار «چهل کلید» و از حدود سال ۱۳۵۸ ش. آغاز می‌شود. او در این دوره از آن شاعر توده‌ای فاصله گرفته و هرچند هنوز دغدغه‌های اجتماع را دارد؛ اما لزوماً مبلغ ایدئولوژی چپ نیست، ترکیبی از دو نوع مضمون سیاسی - اجتماعی و تغزلی در دفترهای این دوره او به چشم می‌خورد. در این دوره می‌توان به مجموعه‌های «پیوند»، «ستارگان سپیده دم»، «مهره سرخ» و «تازه‌ها» اشاره کرد.

منظومه «مهره سرخ» آخرین سروده بلند کسرایی، تبلور شناخت و باور این دوره از حیات هنری شاعر و متگی بر نقد تجربی خود اوست. در منظومه «مهره سرخ»، کسرایی با وفاداری به آرمان، از مطلق‌گرایی رها می‌شود. درون‌مایه انتقادی این منظومه نسبت به نگرش گذشته به آرمان، از متن زندگی انسان مشخص و از گرماگرم عرصه کار و پیکار سرچشمه می‌گیرد. پشتوانه پیام او در «مهره سرخ» آرزوها و امیدهای بر باد رفته، جان‌های سوخته، خون‌های ریخته و فداکاری‌ها و قهرمانی‌های در نیمه راه مانده است. تکیه گاه کسرایی در این منظومه، هم تجربه تراژیک چند نسل معاصر وی و هم تجربه شخصی خود اوست. در اینجا شاعر بین آگاهی و آرمان‌گرایی با بی‌دانشی و مطلق‌پرستی مرزی صریح و روشن دارد. سیاوش کسرایی با منظومه «مهره سرخ» تولدی دیگر در شعر خود می‌کند؛ اما دریغ که این تولد با مرگ شاعر به خاموشی می‌گراید و مهره سرخ در زندگی هنری او بی‌همزاد می‌ماند.

۳-۲- کسرایی از نگاه دیگران:

هرچند پرداختن به موضوع‌های سیاسی و انتقاد از شرایط اجتماعی در شعر، سنت برجای مانده از دوران مشروطیت بود؛ اما منتقدان شعر کسرایی، همواره از بیراهه رفتن استعداد و ظرفیت شعری او بر اثر وابستگی حزبی و ایدئولوژیکی گفته و نوشته‌اند. لنگرودی در این خصوص خاطر نشان می‌کند «اگر شما محتوا را از شعر سیاوش کسرایی بگیری، شعر او فرو می‌ریزد، اما مجموعه این حرف‌ها این نیست که او شاعر بدی بوده است. کسرایی شاعر تأثیرگذاری بوده است و برای چندین دهه، پرچمدار شعر سیاسی ایران بوده است، اما این اشعار او ارزش تاریخی پیدا کرده است.» لنگرودی می‌افزاید «تأثیر سیاوش کسرایی بیش‌تر به سبب محتوا شعرهایش بوده است که در آن سال‌ها بیش‌ترین توجه به محتوا بوده است. اما الآن که به شعرهایش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اوحیف شد، چون شاعری با آن استعداد و صمیمیت در شعرهایش، به خاطر درکی که از شعر داشت و به خاطر عقایدش، کم‌تر به فرم در زبانش پرداخته است.» لنگرودی همچنین خاطر نشان می‌کند که «آرش کمانگیر معروف‌ترین شعر نو فارسی از زمان پیدایش شعر نو تا سال ۵۷ بوده است. شعرهای فراوانی در تاریخ شعر نو فراگیر و معروف شد ولی کم‌تر شعری تا بدین حد در خاص و عام مردم نفوذ یکسان داشته است. بخش اعظم نفوذ و شهرت مدیون سبک و سیاق و نوقدمایی آرش کمانگیر و بخشی هم مرهون سیاسی بودن آن بود. آرش کمانگیر خط فاصل دو مرحله از شعر پس از کودتا یعنی مرحله غافلگیری، حیرت، ناباوری، بی‌پناهی، سرگستگی، بی‌انگیزی و تیره‌بینی سال‌های سخت کودتا و مرحله به خود آبی، خود باوری، انگیزه‌پروری، روحیه‌جویی، بر خاستن و اعتراض بود» (لنگرودی).

دکتر شفیع کدکنی نیز در ستایش از روحیه خاص کسرایی آورده است که «کسرایی از شاعران اندکی بود که به دلایل خاص فرهنگی یا اجتماعی و حتی به طور فرمایشی، روحیه‌اش تسلیم آن یأس و ناامیدی- که اکثریت تسلیمش شده بودند- نشده بود. در تمام طول مدتی که شعرای برجسته این نسل به سوی تم یأس می‌رفتند، تنها اقلیتی بودند که چنین نبودند و سیاوش کسرایی یکی از آن‌ها بود.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۶۳).

عبدالعلی دستغیب از شاعران و منتقدین معاصر در مقاله «آوای کسرایی» اشعار کسرایی را دارای تاریخ مصرف می‌داند او معتقد است که «یکی از دلایل عمده ناکامی اشعار سیاوش و تاریخ دار شدن آن‌ها در این است که اندیشه‌های مارکسیستی‌اش را در آن عریان کرده و همین از اهمیت اشعارش کاسته است. شعرهایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ سروده شده است، جنبه سیاسی داشته است و کسرایی در اشعاری که در نیمه دوم دهه چهل سروده، اندیشه‌ها و ایدئولوژی اجتماعی و انقلابی را تبلیغ کرده و مخصوصاً در اشعاری مانند «دماوند خاموش» و «آمریکا، آمریکا» در مجموع باید گفت که اشعار تغزلی کسرایی از اشعار سیاسی او بهتر است.» (دستغیب، ۱۳۴۶: ۴). رضا براهنی منتقد و شاعر معاصر معتقد است که کسرایی «گاهی استعدادی درخشان برای توصیف سطح واقعیت زندگی نشان می‌دهد. او برخی از توصیفات کسرایی را یادآور داستان رئالیستی و قصه‌های رئالیستی شوروی می‌داند. (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۱۱۳-۱۱۳۰).

### ۳-۳- جلوه‌های رئالیستی در اشعار کسرایی:

رئالیسم- اعم از سوسیالیستی و غیر آن- بیش‌تر در داستان‌نویسی مطرح است تا شاعری و به همین جهت بیش‌تر نوشته‌ها و تحقیقات نویسندگان ایرانی پیرامون انواع این مکتب ادبی در داستان‌های معاصر فارسی است، اما از آن جایی که برخی از محققان ادبی کشورمان شعر معاصر فارسی را متشکل از چهار برادر- گیریم ناتنی- به نام‌های «رمانتیسم فردی»، «رمانتیسم اجتماعی»، «سمبولیسم اجتماعی» و «رئالیسم اجتماعی- سوسیالیستی» می‌دانند و با توجه به اثرگذاری حزب توده با گرایش‌های سوسیالیستی‌اش در مقطعی از شعر معاصر و با عنایت به ذوق ادبی مورد نظر این حزب که همانا بسیار نزدیک به رئالیسم سوسیالیستی بود؛ ما معتقدیم که بسیاری از اشعار سیاسی و اجتماعی شعر معاصر مانند: اشعار لاهوتی، افراشته، محمد کلانتری، و بسیاری از شاعران جریان مقاومت که رویکرد اجتماعی و سیاسی دارند، می‌تواند به نوعی در جریان رئالیسم قرار گیرد، هرچند که ناگفته پیداست که اصطلاح رئالیسم در حوزه ادبی ایران، اروپا و شوروی مفاهیم متفاوتی دارد، اما باید بپذیریم که ادبیات روسیه، جایگاه عمیق و تأثیرگذاری در ادبیات جهان داشته که جامعه ادبی ایران به عنوان یک کشور همسایه، از این تأثیرپذیری بر کنار نمانده است. با در نظر گرفتن این اتفاق ادبی می‌توان گفت که بیش‌تر آثار سبک رئالیسم انتقادی نویسندگان و شاعران ایرانی، تأثیر گرفته ی مستقیم یا غیر مستقیم از ادبیات رئالیسم روسیه است و نویسندگان و شاعران ایرانی تحت تأثیر آن، آثاری به مقتضای زمان و مکان خویش خلق کرده‌اند. بی‌تردید برگزاری اولین کنگره نویسندگان ایران و روسیه به همّت «انجمن روابط فرهنگی ایران



و شوروی» در سال ۱۳۲۵ش. نیز در آشنایی ایران با جریان‌های ادبی روسیه در حوزه تطبیق ادبی می‌تواند از عوامل برون‌متنی مد نظر قرار گیرد. اگر رویکرد ما در این مقاله به مفاد و مانیفست رئالیسم در شوروی پس از تشکیل نخستین کنگره نویسندگان شوروی در سپتامبر ۱۹۳۴م. و جهت‌گیری‌های انجمن هنرمندان انقلابی روس- اصلی‌ترین گروه واقع‌گرای- که به شدت با بقایای نظام بورژوازی و پیروان آوانگارد مخالف بودند، باشد، می‌توانیم به مضامینی که در شعر کسرای می‌تواند توجه قرار گرفته، به شرح ذیل اشاره کنیم:

### الف) توجه به کار، کارگران، قهرمانان کار و حرفه ورنجبران:

توجه به کار و کارگر یکی از اصلی‌ترین درونمایه‌های شعر رئالیستی بورژوا و سوسیالیستی است و کسرای با توجه به مرام فکری اش، خویش را فرزند رنج و همراه رنجبر می‌داند و به همین خاطر از این واژگان با بسامد بالایی استفاده می‌کند. او خودش را سر سلسله شاعرانی می‌داند که شعر را در کارخانه می‌سازد:

«ومن/سر سلسله آن گویندگانم/که شعر را در مزرعه می‌رویانند/ در کارخانه می‌سازند/ در کوچه‌ها می‌خوانند.» (چهل کلید/ شعر در گذر از خوان هشتم: ۶۱۴-۶۱۵).

کسرای در دفتر «آوا» به توصیف زندگی برزگر و شالیکار می‌پردازد: «خاموشی وسیع/ تک چادر سیاه/ شن ریزه‌های داغ/ چشمان خشک چاه/ طرحی ز چند مرد/ بر پرده غبار/ یک کوزه، چند بیل/ فرسودگی و کار» (آوا/ کارگران راه: ۲۸).  
یا: «دختری بر لب آب/ روی یک سنگ سپید/ زیر یک ابر کبود/ پای می‌شوید، پای گل ولای اندود/ پای می‌شوید و می‌اندیشد/ کار، کار در شالیزار.» (آوا/ شالیکار: ۳۲).

یا در دفتر «خون سیاوش» در قالب سنتی، به توصیف مزرعه و مترسک آن می‌پردازد:

دهقان پیررفته و جامانده است ازو	تنها مترسکش به دل دشت‌های عور
تنها، همیشه تنها، بر چوپای خشک	حیران به روز، خیره و حیران به شام کور
روزی که کار کشت و درو، رونقیش بود	اورا میان مزرعه برپا نهاده اند (مترسک: ۱۵۹).

کسرای در براعت استهلال منظومه «آرش کمانگیر» این گونه به کار اشاره دارد:

«آمدن، رفتن، دویدن، عشق ورزیدن/ در غم انسان نشستن/ پایه پای شادمانی‌های مردم پای کوبیدن/ کار کردن، کار کردن، آرمیدن» (آرش کمان‌گیر: ۱۰۲).

او «آرش» را فرزند کار می‌داند:

«منم آرش/ مجویدم نسب/ فرزند رنج و کار/ در این پیکار/ در این کار/ دل خلقی است در مشتم/ امید مردمی خاموش، هم پشتم» (همان: ۱۰۸-۱۰۹).

یا در شعر «هنگام هنگامه» معجز پیامبر ما را کار می‌داند: «در هیاهو مگرد ای مؤمن/ که معجز پیامبر عصر ما/ خاموشی است و کار/ و من این رسول را/ بیرون از دروازه‌های تاریخ قصه‌ها/ دیده‌ام.» (با دماوند خاموش/ هنگام هنگامه: ۳۴۹).

کسرای در شعر در فروبستگی به پیشه‌ها و طبقات مختلف مردم اشاره می‌کند که درختان خون با ریشه حسرت هستند:  
«درمن بنگر حسین/ نفتگرم/ خدمتکارم/ آموزگارم/ طواف و باربرم/ قلم زن و اندیشه گرم/ نهال نازک اندوه نه/ درخت خون/ از ریشه سهمگین حسرت» (از قرق تا خروس خوان/ در فروبستگی: ۵۲۱)

در شعر «هزارستان» با ایهامی زیبا، کار مداوم را صفت آن یل می‌داند:

«هم اوست که می‌آید/ نه پری بر کلاه/ نه پیرایه‌ای بر تن/ این یل/ پهلووان ماست/ نامش؟! هرچه بنامیدش/ چیزی با صفت کار مداوم/ از دستانت می‌شناسمش/ هزارستان است.» (همان/ هزارستان: ۵۳۰-۵۳۱).

و در شعر «طلوع دوباره» پس آمدن تک سوارنور، آغاز کار را نوید می‌دهد:

«می‌آید آن تک سوار نور/ پیروز و پرغرور/ با پرچمی به دوش/ از سرخی شفق/ با مژده‌ای به لب/ با او دوباره پنجره‌ها باز می‌شود/ با او دوباره کار و سرود و امید و عشق/ آغاز می‌شود/ با او دوباره روستایی برپا/ با او دوباره دانه شکوفا/ با او دوباره کارگران یک صف و یک صدا/ با او دوباره آهن/ خم می‌شود به کار» (آمریکا، آمریکا/ طلوع دوباره: ۵۳۸).

کسرایبی که کارگران را به بوشان می‌شناسد، به آن‌ها نوید می‌دهد که اگر متحد شوند، سرمایه‌داران به آنان تعظیم خواهند کرد: «می‌آیید و / می‌ایستید / برسکوی افتخار اول ماه مه / تا شاهان / از پیشگاهتان / بگذرند و سرمایه‌داران / ای کارگران که دست شمار است / تردستی و آفرینندگی: تراش آهن و سنگ / ساز سقف و ستون / بر شیخ هنگام براندام زندگی / و رهانیدن حیات از برهنگی / ... / می‌شناختم شما را به بوی شمایان / ... / نه به بوی روغن چرخ و دستگاه / و نه حتی به بوی نفت / که پیشاپیش شما می‌دوید / می‌شناختم / به عطر کار / که از هر ابزار می‌تراوید / ... / و می‌اندیشم که چه خواهد شد اگر / متحد شوید / کارگران ایران» (آمریکا، آمریکا / برسکوی ماه مه: ۵۴۷-۵۴۹).

کسرایبی خود را رسول رنج وزبان خاکیان می‌داند واز امام می‌خواهد که برای خانوار کار مرام نامه بسازد: «دارمت پیام / ای امام / که زبان خاکیانم و رسول رنج / بر توأم درود، بر توأم سلام / حق ما بگیر، دا دما برس / ... / زاد و رود رنج / خانوار کار / افتخارنامه، نام نامه‌ای نداشته است / آن چنان که داشتند پیش از این ستمگران.» (آمریکا، آمریکا / از رسول رنج به امام خلق: ۵۶۱-۵۶۳).

کسرایبی معتقد است که فرزندان ارشد زمین را شلاق آرام می‌کند و نه رام: «ما فرزند ارشد زمینیم / ... / بذر و خیش و زمین / بازیچه‌های دیروزمان بود / که اندامان را / با شیار رنج تراشید / و شبنم عرق را / چون ستاره بر پیشانی مان نشانده / شلاق و شکنجه / آرامان کرد / اما رام نه / ... / ما با گل و کتاب و بوسه می‌آمدیم / گرچه عبورمان از خار زار تاریخ بود / ... / کار و ترانه‌های کار / ما را چون جویبارهای عاشق / به یک شط افکند.» (همان / جغرافیای یک سرگذشت: ۵۹۸-۵۹۹).

کسرایبی با رویکرد به واژه «رفیق» که بار معنایی متفاوتی دارد، خودش را همراه کار می‌داند: «من با توأم رفیق / در هر کجا که هستی و پیکار می‌کنی / همکار با توأم / وقتی که تن زکار / فرسوده می‌شود / و اندرمیان مزرعه / کارخانه‌ها / تو کار می‌کنی / تو کار می‌کنی.» (ستارگان سپیده دم / من با توأم رفیق: ۷۲۵).

### ب) رهبران انقلاب و مرگ و تشییع جنازه مبارزان:

در مجموعه اشعار کسرایبی حدود ۳۴ قطعه شعر برای مبارزان سیاسی و به یاد آن‌ها سروده شده است که اکثریت آنان از همفکران سیاسی او هستند؛ مانند قطعات «مردی بزرگ درخم این راه» (برای دکترتقی ارانی)، «تعلیق» (برای به آذین، سایه، برومند، تنکابنی) «گره‌بند خون» (به مبارز شهید پرویز حکمت‌جو)، «خم بر جنازه‌ای دیگر» (به دکتر هوشنگ تیزابی، قهرمان همیشه مبارز)، «پاییز درو» (به کللی و کیوان)، «شهادت شمع» (به بابی ساندز)، «دیدار یک سویه» (به گل‌سرخ)، «هیچ کس درخانه نیست» (به پاتریس لومومبا)، «ویتنامی دیگر» (به ارنستو چگوارا) و نمونه‌های بسیار دیگر که حکایت از تعهد سیاسی و مرام فکری شاعر دارد. کسرایبی در «مجموعه به سرخی آتش به طعم دود» از ۳۱ عنوان شعر، ۹ شعر به یاد رفقای همفکرش سروده است: «و ای تو / رفیق رزم آور بی خستگی / آرام / که تا خاک / تن به بوسه‌های آفتاب می‌سپارد / خشم دانه هابزمین / مزرع رستاخیز / می‌رویند / و دست بازوان رنج / گهواره اندیشه‌ات را می‌جنباند و در شاهنامه شهیدان / خون سیاوش می‌جنباند» (به سرخی آتش به طعم دود / خم بر جنازه‌ای دیگر: ۴۸۸).

او در همین مجموعه در شعر «پویندگان» این گونه از مبارزان خلق تجلیل می‌کند: «آنان / تا آخرین گلوله جنگیدند / آنان با آخرین گلوله خود مردند / آری به مرگ وام ندارند / ... / بیدار باش را / در کوچه‌های دور / در شاهراه خلق به آوا درآورد / دلخستگان به بستر خون تازه خفته‌اند» (همان: پویندگان: ۴۵۰).

یا در «گذر از خون هشتم» با استفاده از واژه‌های «جنگل» و «میرزا»، حماسه کوچک خان را تعظیم می‌کند: «مازیار و افشین را - به دور از کید خلیفه - / در غبار جاده‌ها / سروده‌های هم آوایی است / و از سایه‌روشان جنگل گیلان / آوای غلغل قلیان میرزا / در گپ رفیقانه با حیدر می‌آید. (چهل کلید / گذر از خون هشتم: ۶۱۸)

او عقاب‌های سیاهکل را کوچیدگان الموت می‌داند: «اینان تبارشان / سر می‌کشد به قلعه دور فدائیان / آری عقاب‌های سیاهکل / کوچیدگان قلعه الموتند و بی‌گمان / فردا قلاعشان / قلب و روان مردم از بند رسته است. (به سرخی آتش به طعم دود / برسرمین سوختگی: ۴۷۳).

ج) توجه به توده‌های مردم و دعوت به انقلاب:

گلسرخی از همفکران کسرای در پاسخ به منتقدانی که می‌گفتند: شعر حرفی است و جامعه حرف دیگر می‌گوید: «باید رنج را شناخت، باید رنج را برد، باید دوست داشت، تا توانست دهان را با واژه بزرگ مردم یکی کرد» (گلسرخی، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۴). کسرای نیز که خود را رسول رنج می‌داند، در سراسر اشعارش، شعرش را به زیور خلق و توده می‌آراید و آنان را به دریا شدن فرا می‌خواند:

«ای جوی بیا به هم، هم‌آواگردیم  
با چشمه وشط ورود یک جا گردیم  
پیوند کنیم روشنی با پاکی  
باشد روزی دوباره دریا گردیم» (سنگ و شبنم: ۲۵۸).

**او به کارگران ندا می‌دهد:** «ای بر ستیغ سحر ره سپر بیا/ ای بر سپاه رنجبران راهبر بیا/ سهراب می‌کشند/ در بزم باده، خون سیاوش می‌خورند/ غم غم، ستم ستم/ ای رستم نیامده در نامه، شکل گیر/ مگذار تا بخوانمت، ای کارگر بیا (مگذار تا بخوانمت: ۵۵۹-۵۶۰). «ای دست‌های کار/ ای دست‌های رنج/ تا کی به دست‌های پر از انتظار خویش/ غم بوته می‌نهیید» (خون سیاوش، کارگاه: ۱۵۶).

کسرای با مشاهده کشتار میدان ژاله، ضمن توصیف این واقعه مردم را به قیام دعوت می‌کند: «ژاله برسنگ افتاد/ ژاله چون شد/ ژاله خون شد/ خون چه شد؟ خون جنون شد/ ژاله خون کن/ خون جنون کن/ سلطنت زین جنون، واژگون کن/ دست در کن/ شو خطر کن. خانه ظلم زیر و زبر کن» (آمریکا، آمریکا/ سرود همراهی: ۶۰۶).

در شعر «هجده هزارمین» با استمداد از اسطوره کاوه، چشم انتظار قیام و دادخواهی می‌شود: «ای پیر کاوه آهنگر/ بسیار کوره با دم گرم‌ت گداختی/ تفتی چه میله‌های آهن و شمشیر ساختی/ فرزند می‌کشند، یکایک تو را بین/ اینک شهید هیجده هزارم که دادسرا/ صبر هزارساله ات آخرنشد تمام/ چرمینه کی علم کنی ای پیر، ای پدر؟!» (هجده هزارمین: ۴۶۵-۴۶۷).

کسرای که مانند حافظ، خود را غلام کلمات آتش انگیز می‌داند (غلام آن کلماتم که آتش انگیزد) از شاعران عصرش می‌خواهد که شعر گستاخ و چون رستاخیز بسرایند: «می شنوی شاعر! بنویس، بنویس، اینک شعری گستاخ، شعری مهاجم، شعری دگرگون کننده، شعری چون رستاخیز» و از این روی او فریاد می‌کند: «غوغا، غریو، جیغ، راحت نمی‌نشینم/ فریاد می‌کنم.../ یاری کنی‌دم، ای همه قوم سیاهپوش!» (خانگی/ بچه کلاغ: ۴۰۲).

و بر کارگران بانگ می‌زند که: «آیینه را بیفکن تا رو به هم کنیم/ باشد به دست خویش، مداوای هم کنیم/ و آن دست راکه آیینه دار ملال توست/ زان پیش تر که مشت برآرد، قلم کنیم» (آیینه را بیفکن: ۴۲۵).

شاعر حماسه آرش، با به یاد آوردن نوستالوژی شاهنامه، فردوسی را به علت این که به توده متکی نبود و به فرد می‌اندیشید؛ مورد پرسش قرار می‌دهد: «آه فردوسی! تورا درنگاشتن جدال پدران و فرزندان، اما چه خطابود/ به هنگامی که قهرمانان/ به توده توانا بی باور بودند/ و محرومان/ به جای یاور و داور بودن/ تماشاگر» (چهل کلید/ خوان هشتم: ۶۱۹).

#### د) نگرش ایدئولوژیک:

کسرای بیش از آن که به ذات شعر و تربیت شاعرانه خویش بپردازد، به چارچوب تفکر و اهداف ایدئولوژیک خود اندیشیده و از شعر به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ مرامی بهره جسته است. عبدالعلی دستغیب، عریان شدن اندیشه‌های مارکسیستی را یکی از دلایل عمده ناکامی او می‌داند. کسرای در نامه‌ای به خانواده‌اش می‌نویسد: «من مردم دوست، آزادی خواه، خدمتگزار خلق، وطن پرست و عاشق عدالت از طریق سوسیالیسم به نفع توده‌های محروم بوده‌ام و هستم و عقوبت آن را هم همیشه حاضرم بکشم» کسرای در پاسخ به آنان که خواستار تغزل‌اند می‌گوید: «غصه نان امانم بریده است/ و تو تکرارکنان: آه از عشق هم آخر سخنی باید گفت/ چه بگویم از عشق/» (خانگی/ چه بگویم: ۴۰۱).

او در شعر «له و تنفس» با استفاده از واژگانی چون «خلق»، «نان»، «سلامت»، «آزادی» این گونه به شعار معروف کمونیست‌ها اشاره دارد: «من نبض خلق را/ از راه گوش می‌شنوم آری/ همواره من تنفس دریای زنده را/ تشخیص می‌دهم/ از هر بلور که جان می‌دهد به خلق/ نان و گل و سلامت و آزادی» (به سرخی آتش، له و تنفس: ۴۴۰).

کسرای در «سرود آزادی» که به عنوان نخستین سرود پس از انقلاب اسلامی از تلویزیون انقلاب پخش شد، به جمهوری و آزادی اشاره می‌کند و در شعر «قصیده دراز راه رنج تارستاخیز» با به کار گرفتن واژه‌های «سرخ»، «توده»، «خلق» و «تبر» به امام حسین (ع) اعلام می‌دارد که به مرام و آیین تو علاقه‌مندم، نه به دین تو «با تو آمدم بدان مهلک/ که معبرم‌تی است/ نه به دین تو/ که به آیین تو/ از سر صداقت به شهادت» (از قرق تا خروسخوان: ۵۲۰).

کسرایی که علاقه شدیدی به یاران همفکرش داشت، در توصیف خانه خیابان شانزده آذر، که پناهگاه دوستانش بود، آورده است: «خانه خیابان شانزده آذر/ کندوی آدمیت/ نشانه رستگاری/ ستادکار/ طرفه پناهگاهی/ با در گشادگی مسجد و نظم ارتش/ .../ زرادخانه اندیشه/ اینجا/ ترکش تاریخ است و آزمایشگاه آرزو/ سنگر محنت‌کشان/ پایگاه پویندگان آزادی (خانه خیابان شانزده آذر: ۵۶۴ - ۵۶۵).

یا در توصیف حادثه «مرگ حیدر»، از حزب و دوست همفکرش «تیزابی» سخن به میان می‌آورد: «از تبار تیزابی بود/ و در تب دوست داشتن تبر/ بر ریشه جان خویش زد/ و گلی دیگر نشاند/ کنار سرخ گل تنهای حزب ما/ .../ حیدر/ نه از راه جنگل/ که بر زمین ارغوان پوش توده می‌گذشت». (ستارگان سپیده دم: ۷۳۲).

#### ه) توجه به سرزمین‌های واقعی خود و دیگران:

شعر کسرایی در ایران جریان دارد و او ضمن بیان وقایع، چون تاریخ‌نگاری، بر مکان‌ها و حوادث و نام‌های حقیقی تکیه دارد: «آذربایجان را می‌ماند/ سخت و صبور و سترگ/ آری به تمامی آذربایجان می‌ماند، این یک تن/ این سومین باقر و ستارخان» (از قرق تا خروس خوان/ دیداری با آتش و عسل: ۵۰۷).

یا: «زاله/ راه دراز پیمودگان/ زائران آزادی/ نه از خیابان آذربایجان/ نه از مسگرآباد/ نه از جوادیه/ نه از خانی‌آباد/ که از دوردست تاریخ» (همان/ مصب: ۵۰۱).

«ما در اعتصابیم و/ هر شامگاه/ کشتگانمان را شماره می‌کنیم/ مشهد و شهیدان تازه/ تبریز و سرداران جوان‌تر/ اما آبادان/ از دل خاکستر/ ققنوس‌های دیگر/ پرواز می‌دهد». (از قرق تا خروس خوان/ شعر در فروبستگی: ۵۱۴).

علاوه بر ایران، در شعر سیاسی کسرایی، «گرانادا»، «ویتنام» و «کوبا» نیز به چشم می‌خورد: «گل می‌کند به دامن کوهپایه‌ها/ یک روز از کمین گه تاریک سایه‌ها/ مردی و یک تفنگ/ مردی و کوله‌باری از نان و از غرور/ .../ آه ای بزرگ امید/ در قلب ما بجوی/ آتش/ آهن/ ویرانگی و خشم/ در قلب ما ببین که ویتنام دیگری است». (ویتنامی دیگر: ۴۲۷).

یا در شعر «جزیره جان»: «نه دیگر جزیره‌ای جدا از جهان/ نمی‌ماند/ چنان که قلبی جدا از جان/ و گرانادا جزیره جان/ با ماست/ و زنده می‌ماند با همه شهیدان/ خطر نه در خروش مردمی است اندک/ که رنگی سرخ/ بر پرچم خویش می‌خواهند/ که در تفنگ برداشتن کارگر کوبایی/ و شهادت آن مرد شوروی/ در این هنگامه و در جوش گراناداست/ این است که نگین سبز «کارائیب»/ افعی سیاه را کور می‌کند» (جزیره جان: ۷۰۵).

#### و) جستجوی آینده:

بسیاری از منتقدین امروز، چون شفیعی کدکنی معتقدند که برخلاف بسیاری از شاعرانی که دچار یأس شده بودند، کسرایی، شاعری با خوش بینی و شور و برخلاف دیگران در انتظار یک تحول و انقلاب بوده است. براهنی معتقد است که «کسرایی در اغلب اشعار کوتاهش و نیز در «آرش کمانگیر» همیشه امیدوار است به سپیده دم، به آینده، به روز و روشنایی» (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۱۲۶). او خود را خاتم شاعران «پیش میر» می‌داند که در یلدا بشارت سحر دارد: «از رودکی تا نیما/ همه شب بود و به شب، سخن جز به غم نمی‌رفت/ و اینک من/ خاتم شاعران پیش میر/ آخرین شمع به صبح رسیده این شب یلدا/ شادی و سحر را/ بشارت می‌آورم» (گذرازخوان هشتم: ۶۱۶).

او تلاش می‌کند که در پاییز قلب‌ها، بهار دگر ساز کند: «پاییز قلب‌هاست/ اما دلم به حوصله‌مندی در این هوا/ پروردن بهار دگر ساز می‌کند» (ای جان آفتابی عشق: ۸۴۵).

او مطمئن است که اگرچه کشتگان سحر را ندیده اند، اما صبح فرا می‌رسد: «کشتگان سحر را نمی‌بینند/ اما صبح حتمی الوقوع است». (از قرق تا خروس خوان: ۵۱۱).

کسرایی مدام چشم به راه آینده است: «ای سرود چشمه سار/ ای نوای جاری ونهفته در عروق سرزمین من/ ای خروش انفجار/ در کدام گوشه، بر کدام سنگ عاقبت می‌دهی شکاف/ با کدام نغمه چنگ خویش سازی کنی» (خانگی سرود: ۴۲۱).

او حتی در توصیف تظاهرات مردم، برای رسیدن به آینده درخشان، به کودکان آینده‌ساز، توجه می‌کند: «هرگام/ از هر گوشه شهر/ بر راهی واحد می‌دوید/ پاها فرشی تازه می‌بافت/ قالی تاریخ/ آینده/ دست در دست پدر/ یا برسینه مادر/ همراه می‌آمد» (در فروبستگی: ۵۱۸).

کسرای امیدوار است که به شهر بیدارها برسد که پاسبان سگ در آن نباشد: «چشم انداز عصر آسمان و آرامش/پیش روست/چشم انداز اقلیم علم/... دیاری که در آن نه پاسبان سگ/ونه سگ پاسبان به شب زنده‌داری است/ شهر بیدارها/ نه شهردارها/ کشور واژه های مهربانی/ سرزمین بهبودی/ دانشگاه زمین» (جغرافیای یک سرگذشت: ۶۰۲-۶۰۳)

یا او به انتظار فردایی است که مائده‌های حیات از آن‌هاست: «امروز یک حبه قند، یک جرعه شیر و یک تکه نان/ کم‌تر می‌خوریم/ اما فردا/ مائده‌های حیات از ماست» (همبستگی: ۷۰۹).

#### ز) تلاش برای بیداری مردم از وضع موجود:

کسرای اگرچه اعتقاد به امام حسین (ع) ندارد؛ اما معتقد است که امام در کربلا حماسه می‌خواست و نه مرثیه و با این نگرش در پی برانگیختن خلق قهرمان است: «در خانه باش/ در کوچه/ در سبزه میدان و آن سوی پل/ در مزرعه و یکشنبه بازار/ در اعتصاب و عزای عاشورا/ میان توده باش و در خلوت خویش/ و به هرجای/ آن گویای گزنده باش که دشمنت نپسندد/ و آن گاه تصویر نامیرای تصورات را/ زیاد کن/ زیاده کن/ چندان که حضور غالب از آن تو باشد» (به سرخی آتش، به طعم دود/ زنه‌ار: ۴۲۸).

او در راه انقلاب هر درنگی را ننگ می‌داند: «گاه جنگ است/ وقت تنگ است/ پرچم انقلابیت به چنگ است/ دم، دم آخرین است و بشتاب/ لحظه آفرین است و بشتاب/ هر درنگی درین لحظه ننگ است» (سرود مردمی: ۷۰۳).

#### ح) مبارزه با سرمایه‌داری و امپریالیسم:

در اندیشه سیاسی کسرای، تلاش برای مبارزه با سرمایه‌داری، بسیار مهم است و توده را برای براندازی استبداد و سرمایه‌داری ترغیب می‌کند: «هم وطن، هم وطن، تهمتن باش/ دست در دست/ پای در راه/ قلب در مشت/ جمله هم سنگر و یار و هم پشت/ خیل سرمایه را می‌رمانیم/ توده را، توده را می‌رمانیم» (پیوند/ سرود مردمی: ۷۰۴).

او امیدوار است که با رهبری امام و مردم، غول استکبار و استبداد نابود شود:

«روی برگ و گل خون می‌خوانیم/ در کنار تو و با توست که می‌رانیم/ سخن از آزادی/ هم به آیین تو می‌کوبیم/ غول استعماری/ غول استبدادی» (گذر از تاریکی: ۵۴۱).

کسرای در شعر «ننگ خانه شیطان» لانه جاسوسی آمریکا را قلعه شیطان، نیرنگستان، ننگ خانه شیطان می‌نامد و آمریکا را به عنوان پرچمدار سرمایه داری، باشگاه فرومایگان و بازار بردگی معرفی می‌کند: «باشگاه فرومایگانی و فرودگاه خشم جهانیان/ بازار بزرگ بردگی/ در جنگل عظیم صنعت/ بردرختان سترگ/ تفاله میوه‌های آدمی آویخته است/ سیاه وزرد/ سفید و سرخ/ از کشتزارهای علمت چه می‌روید؟ قارچ اتمی/... نگاه کن ستارگانت/ یکایک از پرچم تو می‌گریزند/ و در دستت تنها/ پارچه‌ای می‌ماند/ بل قابدستمالی/ برای برق افکندن به کفش کهنه سرمایه» (امریکا، آمریکا: ۵۷۵).

او دشمن راستین توده‌ها را غول سودوزر می‌داند: «عدوی راستین ما/ همان یگانه غول سود ورز/ در کمین توده‌هاست» (تراشه‌های کابل، اسیر: ۶۹۲).

کسرای در حمایت از کارگران انگلستان و در مبارزه با سرمایه‌داری «تاچر» را پتیاره‌ای می‌داند که با اتحاد کارگران از بین رفتنی است: «سلام رفقای اعتصابی/ معدن کاوان شجاع: سلام/ تنها نیستید/ نه در وطن خود و نه در میهن من/... بگذار «تاچر» بانوی حلبی/ خود را آهنین بنامد/ اما گرمای اتحاد شما او را ذوب خواهد کرد/ بگذار آن پتیاره تاچر/ دیگر بنادرش را نیز در «وال استریت» به حراج بگذارد/ ما، اما از فراز اقیانوس‌ها/ انگشتانمان را در هم می‌فشریم/ و بانگ بر می‌داریم/ رنجبران جهان متحد شوید/ چراکه دیگر امپریالیسم جایی در این مکان ندارد.» (همبستگی: ۷۰۸).

#### ۴- نتیجه:

با عنایت به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به تأثیر پذیری ادبیات ایران از ادبیات رئالیستی روسیه در عصر پس از مشروطه و با توجه به رواج اندیشه‌های کمونیستی در بین شاعران گروه مقاومت خلقی، در پاره‌ای از اشعار شعر معاصر که رویکرد اجتماعی و سیاسی داشته‌اند و فارغ از پوشیده گویی و رمزگرایی بوده‌اند، رگه‌هایی از رئالیسم و مضمون‌هایی مشترک با رئالیسم انتقادی و سوسیالیستی مشاهده می‌شود. با ذکر نمونه‌های این مضامین مانند دفاع از ایدئولوژی حزبی، حمایت از کار و کارگر، دعوت به انقلاب، حمایت و بزرگداشت مبارزان سیاسی و انعکاس شرایط اجتماعی و تکیه بر نقش اجتماع، در شعر سیاوش کسرای

شاعر سیاسی توده‌گرای معاصر، می‌توان به این نتیجه رسید که او با پیروی از هنر متعهد و با توجه به کمونیسم، به نوعی از رئالیسم انتقادی و سوسیالیستی گرایش داشته است و شعر او را می‌توان نوعی شعر رئالیستی انتقادی نامید.

### منابع و مأخذ

- ۱- براهنی، رضا (۱۳۷۱). *طلا در مس*، تهران: نویسنده.
- ۲- پرهام، سیروس (۱۳۵۳). *رئالیسم و ضد رئالیسم*، چ پنجم، تهران: نیل.
- ۳- حسین پور چافی، علی (۱۳۸۳). *جریان های شعری معاصر فارسی* از کودتا (۳۲) تا انقلاب (۵۷) تهران: امیرکبیر.
- ۴- زرقانی، مهدی (۱۳۸۴). *چشم انداز شعر معاصر ایران*، تهران: ثالث.
- ۵- زرین کوب، حمید (۱۳۵۸). *چشم انداز شعر نو فارسی*، تهران: توس.
- ۶- ساچکوف، بویر (۱۳۶۲). *تاریخ رئالیسم*، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: تندر.
- ۷- سید حسینی، رضا (۱۳۸۶). *مکتب های ادبی*، چ سیزدهم، ج ۱، تهران: نگاه.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: سخن.
- ۹- فورست، لیلیان، پیترا سکرین (۱۳۸۰). *ناتورالیسم*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- ۱۰- گرانت، دیمیان (۱۳۸۷). *رئالیسم*، ترجمه حسن افشار، چ ۵، تهران: مرکز.
- ۱۱- گلرخی، خسرو (۱۳۷۷). *بیشه بیدار* (مجموعه شعرها و مقاله‌ها). به کوشش مجید روشنگر، چ ۲، تهران: مروارید.
- ۱۲- لنگرودی، شمس (۱۳۷۷). *تاریخ تحلیلی شعر نو*، ج ۴، تهران: مرکز.
- ۱۳- مارکوزه، هربرت (۱۳۷۹). *بعد زیباشناختی*، ترجمه داریوش مهرجویی، چ ۲، تهران: هرمس.
- ۱۴- نوری علاء، اسماعیل (۱۳۴۸). *صور و اسباب در شعر امروز*، ایران، تهران: بامداد.
- ۱۵- ولک، رنه (۱۳۷۹). *تاریخ نقد جدید*، سعید ارباب شیرانی، ج ۴، تهران: نیلوفر.
- مقالات:
- ۱- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۴۶). *آوای کسرابی*، مجله نگین، ۱۳۴۶، ش ۲۷، ص ۴.
- ۲- فتوحی، محمود (۱۳۷۵). *شکل گیری رئالیسم ایرانی*، کنفرانس بین المللی زبان و ادبیات فارسی، بنگلادش، داکا.
- ۳- گلباف، کاظم (۱۳۸۶). *رئالیسم در داستان معاصر فارسی*، مجله حافظ، شماره ۴۴، صص ۳۸-۳۹.

# SID



ابزارهای  
پژوهش



سرویس ترجمه  
تخصصی



کارگاه های  
آموزشی



بلاگ  
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری  
STES



فیلم های  
آموزشی

## کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



تازه های آموزش  
آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی  
در تدوین و چاپ مقالات ISI



تازه های آموزش  
روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



تازه های آموزش  
آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word  
برای پژوهشگران